**اخلاق در آيين يهود**

سال اول، شماره سوم، تابستان 1389، ص 65 ـ 94

اسماعيل علي‌خاني\*

**چكيده**

اخلاق جوهرة يهوديت است؛ اما با توجه به مشكلات مطرح شده دربارة باب اخلاق يهودي، يافتن تعريفي جامع از اخلاق يهودي ممكن نيست. با اين حال، مجموعة گسترده و پرارزشي وجود دارد كه «اخلاق يهودي» ناميده مي‏شود. اصول اخلاقيات يهود، نخست در ده فرمان حضرت موسي تبيين شد؛ سپس در قوانين شريعت تورات در كتب مقدس عبري توسعه يافت و پس از آن، پيامبران عبراني به نقد و بررسي آن پرداختند، و بار ديگر در قوانين شفاهي ميشنا گسترش يافت. پس از آن، در گمارا و ميدراش تجزيه و تحليل شد و در قرون وسطا و مدرن، دوباره با واژه‌هاي فلسفي و عرفاني تفسير شد.
با توجه به اين امر، آثار مكتوب اخلاق يهودي به طور معمول به چهار گروه اصلي تقسيم مي‏شوند: توراتي، حاخامي، قرون وسطايي و مدرن.
اخلاق اجتماعي جايگاه خاصي در يهوديت و كتاب مقدس و تلمود دارد. برخي از آموزه‌هاي اخلاق اجتماعي يهود عبارت‌‌اند از: محبت به همنوع، تواضع و فروتني، دستگيري از مستمندان، عدالت و درستكاري، تقدس حيات، اعتدال و ميانه‌روي و عفو و گذشت. به جز اخلاق، فلسفة اخلاق نيز جايگاه خاصي در يهوديت دارد كه به برخي از امور بنيادين اخلاق، مانند كمال اخلاقي مي‌پردازد.

كليدواژه‌ها: اخلاق، هلاخا، كتاب مقدس، اخلاق حاخامي، اخلاق توراتي، اخلاق قرون وسطايي، اخلاق مدرن، قبالا.

مقدمه

طرح موضوع اخلاق يهودي، مسائل و مشكلاتي را به دنبال مي‏آورد. برخي از اين مسائل، جزو جدايي‏ناپذير و لازمة ذاتي هر نوع مكتب اخلاقي است و برخي ديگر منحصر به اخلاق يهودي است. موضوع رفتار انسان‏ها (به‏ويژه موضوعات اخلاقي) در اين دين اهميتي اساسي دارد، اما به دليل وجود شكل‏هاي گوناگون آيين يهود، به يقين، يافتن تعريفي جامع از اخلاق يهودي ممكن نيست.

آيين يهود ديني است كه هدف و جهت‏گيري آن اساساً به سمت رساندن انسان به تكامل عملي در همين دنياست. چهرة واقعي و ملموس اين گرايش به عمل، در مجموعة ضوابط و قوانين اخلاقي تدوين‏شده بر اساس تورات، به نام «هلاخا» يا شريعت يهوديت متبلور شده است. با اينكه بخش زيادي از قوانين هلاخا به آنچه امروزه آيين‏هاي مذهبي يا عبادي خوانده مي‏شود مربوط است، هلاخا متضمن قوانين مدني، جنايي و اخلاقي نيز مي‌باشد. بخش اخلاقي هلاخا از بخش‏هاي ديگر آن به هيچ‌وجه قابل تشخيص و جداسازي نيست؛ بلكه دست‏كم در چارچوب اين نظام، به مثابه بخشي كه اعتبار و صلاحيت خود را همچون بقيه تورات، از آموزه‌هاي الهي به دست آورده است، بدان نگريسته مي‏شود. از آن‏جا كه هلاخا عناصري اخلاقي نيز در خود دارد، اين پرسش‌ مطرح مي‏شود كه آيا سنت يهودي، نظام اخلاقي مستقل و مجزايي از هلاخا را به رسميت مي‏شناسد؟ آيا چيزي به عنوان هنجارهاي اخلاقي خاص يهوديت كه در هلاخا ذكر نشده باشد، وجود دارد؟

اين موضوع، به مسئله پردردسري تبديل شده است. اگر يهوديت، موجوديت دو قلمرو حقيقتاً يهودي و در عين حال مستقل، يعني حوزة هلاخا و حوزة اخلاق را به رسميت بشناسد، ارتباط آنها با يكديگر چگونه خواهد بود؟ آيا اصول اخلاقي را مي‏توان با توجه به قوانين هلاخا اصلاح و تعديل كرد؟ اين احتمال در نزد آن دسته از يهودياني كه هلاخا را تنها نمايش‌گر مرحلة اوليه و آغازين وحي پويا و در حال تحولِ الهي مي‏دانند، غيرقابل قبول است. به عبارت ديگر، مسئله اين است كه اگر هلاخا و اخلاق يهودي، هر دو اصيل و معتبر‌اند، آيا مي‏توان يكي از آنها را مقدم بر ديگري دانست؟ اگر اين‌گونه نيست، در هنگام تعارض اين دو، تكليف چه خواهد بود؟ اگر آنها هيچ تعارضي با يكديگر ندارند، پس تفاوتشان در چيست؟

مشكل ديگر اينكه اگر اخلاقِ ديني خاصي فراتر و بالاتر از هلاخا وجود دارد، پس رابطة اين نوع اخلاق با قانون مدني غيرديني يهوديت چگونه است؟ وظيفة يهوديان در مورد تحميل يا ارائه اين اخلاق به غيريهوديان چيست؟

اشكالات ديگري نيز در اين باره مطرح مي‌شود؛ مانند اينكه اگر قرار باشد اخلاقيات را همة مردم جهان بپذيرند، در اين صورت اخلاق يهودي بايد نه تنها اصولي جامع و دربرگيرنده همه مردم جهان داشته باشد، بلكه بايد براي همگان نيز در دسترس و قابل استفاده باشد. حال اگر اخلاق خاصي فراتر از هلاخا وجود داشته باشد، آيا واقعاً در دسترس همة مردم جهان قرار دارد و براي همه سودمند است؟ اگر چنين است، چه عنصري آن را اخلاق يهودي كرده است؟

در ادامه به بررسي پاره‏اي از مسائل كه منحصراً در اخلاق يهودي مطرح شده است، مي‏پردازيم. نخست برخي از مسائل پيش‏آمده در حوزة انديشه اخلاق يهودي را تشريح، و سپس مجموعه نوشته‏هايي را كه به طور معمول با اين عنوان از آنها ياد مي‏شود، معرفي مي‏كنيم. در نهايت نيز به برخي از آموزه‌هاي اخلاقي برجستة اين دين اشاره مي‌كنيم.

اخلاق جوهرة يهوديت است. از سه اصل موجود در تورات، تقوا ريشة اخلاق است؛ دو اصل ديگر ـ كيفر و پاداش و برگزيدگي يهود ـ نوعي نقش حمايتي براي اخلاق دارند. در عصر روشنگري اروپا، اخلاق يهودي به لحاظ عقلي تحليل شد و در نهايت در عصر جديد، دوباره سه مكتب و فرقة عمدة يهودي آن را بررسي كردند. در طي اين دوران طولاني، تغييرهاي زيادي در اخلاقيات يهود به وقوع پيوست. در ميان اصول بارزتري كه كنار گذاشته شده‌اند، مي‌توان به قاعدة مقابله به مثل (چشم در برابر چشم)، توجيه بردگي، عرف چند‌همسري و منزلت پايين‌تر زن در جامعه نام برد. با اين همه، هنوز اصول بسياري وجود دارند كه از همان دوران اولية ظهور كتاب مقدس باقي مانده‌اند.

نكته قابل توجه اينكه در دين يهود نمي‌توان ميان آموزه‌هاي ديني و اخلاقي و به عبارت ديگر، ميان اخلاق و دين تمايز نهاد. هر آنچه در تلمود و تورات است، شريعت به شمار مي‌آيد؛ حتي موضوعاتي مانند كمك به فقيران، رفتار مناسب با ديگران و ... .

به هر حال، اين نوشتار بر آن است تا آنچه در حقيقت در طول سال‏هاي متمادي به عنوان اخلاق يهودي مطرح بوده است را بررسي كند.

متون مختلف اخلاق يهودي

براساس شيوة آيزايا تيشبي و جوزف دن، آثار مكتوبي كه به طور معمول اخلاق يهودي ناميده شده‏اند، به چهار گروه اصلي تقسيم مي‏شوند: توراتي، حاخامي، قرون وسطايي و مدرن.

الف. اخلاق توراتي

برخي از دانشمندان معاصر نظير اسرائيل افروس و شوبرت سپِرو بر اين عقيده‏اند كه در كتاب مقدس (عبري) حوزة مجزا و خاصي از كردارهاي انساني، نظير آنچه ما به آن اخلاقيات مي‏گوييم، كاملاً مورد توجه بوده است. هيلل نيز بر اين باور است كه مطالبات اخلاقي، اساس تورات است . مي‌توان با اين ديدگاه مخالفت كرد؛ زيرا كتاب مقدس در حالي كه از موضوعات و مطالب اخلاقي سرشار است، هيچ‏گاه قوانين كنترل‏كنندة رفتارهاي اخلاقي را بخش مجزا و مستقلي از قوانين مربوط به موضوعات مدني، جنايي و عبادي موجود در آن نمي‏داند: . «همه آنها از يك شبان داده شده است.» در كتاب مقدس عبري هيچ كلمه‏اي با عنوان «اخلاق» به معناي مورد نظر ما وجود ندارد؛ بنابراين، اين تعبير صرفاً بيانگر كاركرد آموزشي است، كه توسط آباء انجام شده است. در كتاب مقدس مطالبات اخلاقي، بخش اصلي مطالبات بنيادين است؛ از اين‌روي، جايگاه محوري اخلاق، سراسر كتاب مقدس است. بر اين اساس، كتاب مقدس تأثير مهمي بر شكل‌دهي اخلاق در فرهنگ اروپايي به نحو عام داشته است. اين تأثير هم به صورت مستقيم و هم غيرمستقيم از طريق آموزه‌هاي اخلاقي ادبيات اپوكريفايي (بنگريد به اپوكريفا) و عهد جديد بوده است، كه مبتني بر اخلاق كتاب مقدسي هستند. از اين‌روي، آموزش مطالب اخلاقي در كتاب مقدس به صورت آگاهانه و با اين عنوان خاص انجام نمي‏شود؛ بلكه مي‏توان گفت تورات يكي از منابع اخلاق يهودي است، كه هيچ‏گاه به منزلة متن كتاب اخلاقي شناخته نشده است.

كتاب مقدس ميان آموزه‌هايي كه مي‌توان به مثابة آموزه‌هاي اخلاقي طبقه‌بندي كرد و تعاليم فقهي (ختنه،‌ قرباني و ممنوعيت خوردن خون) و دستورهاي مربوط به موضوعات قانوني عام،‌ تمايز رسمي قائل نيست؛ بنابراين، محقق مجبور است ميان اين مقولات تفاوت ايجاد كند و ببيند كجا هدف اخلاق بروز مي‌يابد. هدف اخلاقي را مي‌توان با تشخيص تفاوت ميان فرمان اصلي و عام «تو نبايد سرقت كني» و احكام مربوط به كيفر سارق متمايز ساخت. (مثلاً اعداد، 35). از اين‌روي، فرامين اخلاقي، به وضوح قوانين بدون ضمانت هستند كه بايد آنها را اطاعت كرد، اما تحميلي نيستند.

به غير از فرمان‌هاي اخلاقي واضح، گرايش عامي در شريعت كتاب مقدس وجود دارد كه بر عدالت تأكيد مي‌ورزد؛‌ عدالتي كه اساس هر قانوني است. هر قانوني بر ديدگاه اخلاقي قانون‌گذار و تلاش‌هايي مبتني است كه وي انجام مي‌دهد تا از طريق قدرت، قواعد عملي اخلاق را، كه جامعة‌ موجود پذيرفته است اجرا كند؛ اما شريعت كتاب مقدس به وضوح و پيوسته مشتاق اين غايت است.

با اين سخن، اين اشكال و پرسش مطرح مي‏شود كه آموزه‏هاي اخلاقي كتاب مقدس چيست؟ اين پرسش در حقيقت، به منزلة اين است كه كتاب مقدس، دست‏كم در مناسبات اخلاقي و كلامي، كتابي واحد و يكپارچه فرض شود. اين فرضيه هر چند ممكن است مخالفت مؤرخان كتاب مقدس را به دنبال داشته باشد، انعكاس‏دهندة نگرش سنتي يهوديت نسبت به اين كتاب است و در اينجا مورد پذيرش قرار مي‏گيرد.

شايد شناخته‏شده‏ترين آموزه‏هاي اخلاقي كتاب مقدس مجموعه‏اي به نام «ده فرمان» باشد. (البته اين مجموعه به نام ده‏فرمان مشهور شده، وگرنه تعداد احكام آن بسيار بيش از ده عدد است.) اين مجموعه در سفر خروج باب 20، ذكر شده است. از اين ده جملة مجزا، دست‏كم شش مورد آن مستقيماً داراي محتوا و اهميت اخلاقي است: الف) به پدر و مادرت احترام گزار؛ ب) قتل نكن؛ ج) زنا نكن؛ د) دزدي نكن؛ ه‍ )‌ عليه همنوع خود شهادت دروغ نده؛ و) به اموال نزديكانت طمع نداشته باش (اموال در اين فقره، همسران را نيز دربرمي‏گيرد كه خود نشان‏دهندة اين است كه ده فرمان سندِ احساسات فمينيستي تورات نيست). چهار فرمان باقي‏مانده (من پروردگار و خداي شما هستم...؛ تنها خداي يگانه بايد پرستيده شود؛ هيچ‏گاه نام خدا را بيهوده و عبث به كار نبريد؛ مراسم روز شنبه را به‏پاداريد) بيشتر به موضوعات كلامي و عبادي مربوط است. اين تقسيم‌بندي موضوعي ده فرمان، چيزي است كه بعدها حاخام‏هاي يهودي از متن كتاب مقدس نيز برداشت كردند؛ يعني قانون‌هاي مربوط به روابط ميان تك‏تك افراد آدمي و اصول مربوط به رابطة انسان‏ها با خداوند.

بسياري از قوانين تورات در گروه اول قرار مي‏گيرند كه براساس آن، عبادت خداوند در گرو داشتن روابط محترمانه، انساني و اخلاقي با همنوعان است. (همان‏گونه كه بعدها حاخام‏ها نوشتند، عبادتِ شايستة خداوند در انجام سه كار است: مطالعة تورات، انجام قرباني و نماز و مهرباني و عطوفت.

در مذهب يهود، دين و اخلاق به نحوي جداناشدني با يكديگر در هم آميخته‌اند؛ رفتار صحيح اخلاقي همواره در پرتو ذات خداوندي تفسير شده است؛ زيرا تنها ذات مقدس الهي است كه نمونة اعلاي همة خوبي‌ها و شايستگي‌هاست.

تورات به دو دسته قوانين ديني و اخلاقي توصيه مي‌كند و هر دسته از قوانين، خود به دو نوع سلبي و ايجابي تقسيم مي‌شوند. پيوند ميان قوانين ديني و اخلاقي امري اتفاقي نيست؛ بلكه از وجود عناصر اخلاقي در قوانين ديني ناشي مي‌شود. اين دو دسته از قوانين، يك هدف مشترك دارند كه همان خدا و پاكدامني است. احكام ايجابي براي تهذيب اخلاق و ارتقاي ويژگي‌هاي نفساني، و دستورهاي سلبي براي مبارزه با رذايل اخلاقي و فرونشاندن گرايش‌هاي منفي است.

به عبارت ديگر، اخلاق هر چه باشد، پايه‏هاي آن در ارادة خداوند قرار دارد. از اين‌روي، ارادة او به همان اندازه كه در دين و اصول آن سهم دارد، در اصول اخلاقي نيز نقش دارد. اساس اين عقيده كه خداوند از آفريدگان و بندگانش خواسته است رفتاري معقول و مهربانانه با يكديگر داشته باشند، در آموزه‏هاي كتاب مقدس است؛ آنجا كه مي‏گويد، انسان به صورت خدا خلق شده است.

اخلاقي زيستن در سخنان دانشمندان يهود دو ويژگي دارد: يكي اينكه بنياد و اساس اخلاق، دستور الهي است و ديگر آنكه اخلاقي زيستن به معناي مطابقت اخلاق انسان با صفات خداوند است. از آنجا كه انسان به صورت خداوند، آفريده شده است، كسب والاترين درجة ممكن از كمال و خودشناسي در اين است كه خود را تا حد امكان، شبيه به خداوند گرداند. اين سخن را مي‏توان شالودة مهم‏ترين و منحصربه‌فردترين اصل اخلاقي تورات، يعني تقليدكردن از خدا دانست.

در آياتي چند از تورات، به اصل اخلاقي مزبور اشاره شده است، كه براي نمونه برخي از آنها را بيان مي‌كنيم: «مقدس باشيد؛ زيرا كه من يهوه، خداي شما، قدوس هستم». در اين آيه، دربارة موضوع بحث ما، دو نكتة صريح و روشن وجود دارد: يكي مقدس و پاك‏شدن انسان به ‏دليل مقدس‏ بودن خداوند، و ديگري ضرورت قدم ‏گذاشتن در راه خدا و پيروي‏ كردن از او. حال، اين پرسش مطرح است كه چگونه انسان مي‏تواند خويشتن را پاك و منزه گرداند و در نتيجه خداگونه شود؟ در كتاب مقدس، به‌گونه‏اي روشن به اين پرسش پاسخ داده شده است. در سفر لاويان (2:19-37) فهرستي از فرمان‏هاي مختلف خداوند ارائه ‏شده است. اين ‏فرمان‏ها دربارة موضوعات ‏اخلاقي (شامل احترام به والدين، كمك ‏كردن به ‏فقيران، رعايت عدل و صداقت، لطف و عطوفت به ‏محرومان، و مانند آن)، فقهي (مثل آداب روز شنبه، قرباني و مانند آن) و كلامي (از قبيل ‏بيهوده نام پروردگار را بر زبان نياوردن) است. از اين‏روي، انسان مي‏تواند با پيروي از اين احكام يا بنابر آنچه در كتاب تثنيه آمده است، با گام‏ نهادن در مسير خداوند، به تقدس و پاكي مورد نظر دست يابد.

از آنجا كه تأكيد آيين يهود بيشتر بر عمل و كردار است، تا مباحث عقلي و ماوراءالطبيعه، مايه شگفتي نيست كه اين آيين، اصول و آموزه‌هايي را ارائه دهد كه در نگاه اول، محتاج تفسيرهاي نظري است، ولي بلافاصله بر تبيين آنها از طريق عناصر عملي پافشاري كند. از اين روي، تقليدكردن از خدا در اين مذهب، موضوعي مافوق‌طبيعي نيست؛ بلكه جزو مسائل عملي و اخلاقي آن به شمار مي‏آيد. يهوديان مكلف نشده‏اند كه از لحاظ عيني و واقعي فراتر از ماهيت معمول خويش حركت كنند و از نظر جهاني شبيه خداوند شوند، بلكه از آنان خواسته شده است به شيوه‏هاي خاصي رفتار كرده، اعمال مشخصي را انجام دهند. بنابراين، تقليد كردن يهوديان از خداوند و دست ‏يافتن آنان به سرنوشتي كه پروردگار با آفريدن آنان به صورت خويش، برايشان مقدر ساخته است، در واقع وسيلة رسيدن به تكامل عملي و اخلاقي آنان است.

يعني نه تنها خداوند به وسيلة فرمان‌هاي خود بشر را به راه حقيقي زندگي راهنمايي كرده است،‌ بلكه خود را نمونه‌اي مي‌سازد تا همه از او پيروي كنند. در ادبيات دانشمندان يهود، پيروي از خداوند به صورت هدف و آرماني نشان داده شده است، كه انسان بايد براي نيل به آن بكوشد. ارادة خداوند الگويي است كه زندگي بشر بايد براساس آن شكل پذيرد. او صفاتي بي‌نهايت عالي دارد كه در رفتار و كردار بشر نيز همان صفات بايد نمودار و برجسته باشد.

اين اصل در چند جا تعليم داده شده است. مثلاً «فقط از خداوند خدايتان پيروي نماييد، از او اطاعت كنيد و اوامرش را بجا آوريد، او را پرستش كنيد و از او جدا مشويد»؛ مقصود اين است كه انسان بايد از صفات ذات قدوس متبارك پيروي كند. همان‌طور كه او برهنگان را جامه پوشانيد، انسان نيز بايد برهنگان را جامه بر تن كند. همان‌طور كه خدا مرده را دفن كرد او نيز مردگان بي‌كس را به خاك بسپارد». «در تمامي طريق‌هاي او رفتار نماييد» چنان‌كه گفته شد: «خداوند،‌ خدايي رحيم و با شفقت، ديرخشم و كثير احسان و حقيقت است» و نيز گفته شده است: «و واقع خواهد شد هر كه به نام خداوند خوانده شود، نجات خواهد يافت»؛ يعني همان‌طور كه خداي حاضر در همه جا رحيم و شفيق است، مؤمن نيز بايد رحيم و شفيق باشد. همان‌طور كه ذات قدوس متبارك عادل خوانده شده است (مزامير،‌ 145:‌ 17) او نيز عادل باشد. همان‌طور كه او نيكوكار و مهربان خوانده شده است (آية فوق) بنده نيز نيكوكار و مهربان باشد.»

از سوي ديگر، دانشمندان يهود اين نكته را از نظر دور نداشته‌اند كه در كتاب مقدس، صفاتي مانند غيرت و خشم‌ به خداوند نسبت داده شده است‌ كه انسان نبايد از آن تقليد كند. آنان براي اين عقيده كه اصل كلي تقليد از خداوند نبايد در اين موارد به كار بسته شود، دليلي ارائه كرده‌اند: «زيرا من كه خداوند خداي تو مي‌باشم، خداي غيوري هستم»؛ «من بر غيرت چيره و غيرت را بر من تسلطي نيست»؛ «يك موجود انساني مغلوب خشم و غضب خود مي‌شود. لكن ذات قدوس متبارك بر خشم و غضب خود مسلط است. چنانكه گفته شده است: خداوند انتقام گيرنده و صاحب غضب است.

بنابراين، اصل كلي تقليد از خداوند نه تنها پايه و اساس علم اخلاق تلمود است،‌ محرك و الهام‌بخش آن نيز هست. اين اصل كلي اين احساس را در انسان به وجود مي‌آورد كه وقتي زندگي او به لحاظ اخلاقي درست و صحيح باشد،‌ از تأييد و پشتيباني آفريدگار خود برخوردار مي‌شود،‌ و از آن مهم‌تر، با خداي خود رابطه‌اي ناگسستني برقرار مي‌سازد. از اين‌روست كه اين اعتقاد انگيزه‌اي عالي و نيرومند براي خوگرفتن به رفتار و كردار نيك است.

مقايسة شيوة آيين يهود در تقليد از خداوند با شيوه‏هاي افلاطون و مسيحيت، نكته‏اي را كه بدان اشاره شد، روشن‌تر مي‌سازد. افلاطون در تئاتتوس چنين مي‏گويد: «بر ما لازم است كه هر چه سريع‏تر به آسمان پرواز كنيم و در نتيجه، تا آنجا كه ممكن است، شبيه خدا شويم و شبيه خداشدن يعني پاك‏گرديدن، عادل‏شدن و خردمندگشتن». در تورات از يهوديان خواسته شده است تا در همين زمين، و نه در آسمان‏ها، با انجام دستورهاي خداوند، خداگونه شوند. پس براساس دستور تورات كسي شبيه خداوند نمي‏شود؛ بلكه انسان شيوه‏هاي خدايي را دنبال مي‏كند و رفتارهاي خداگونه را تا آنجا كه براي بشر امكان دارد، انجام مي‏دهد.

در مسيحيت، ما با تفسيري واقعي‏تر و عيني‏تر و در نتيجه، مافوق طبيعي‏تر از مضمون تقليد از خدا روبه‏رو مي‏شويم. در اين دين، خداوند با مجسم‏كردن خويش در كالبد جسمِ زنده و مادي بشر، نقش تقليد از بشر را ايفا مي‏كند و بدين ترتيب، تقليد از خدا به صورت غيرمستقيم و با عنوان تقليد از مسيح، محقق مي‏شود؛ تقليدي كه نه با انجام‏دادن ششصد و سيزده فرمان موجود در تورات، كه با ابراز وفاداري و ايمان و با پيروي از رنج و عذابي كه عيسي هنگام جان‏نثاري خويش براي خلق تحمل كرد، ميسر مي‏شود.

مضمون اخلاقي خلق انسان به صورت خدا، دو موضوع را پديد آورده است: يكي قوانين اخلاقي خاص (نظير«دوست داشتن همنوع»؛ زيرا او نيز مانند خودِ ما به صورت خدا آفريده شده است) و ديگري، محتواي عام و فراگير تورات؛ چيزي كه به ويژه در مورد پيامبران باستان (نظير اشعيا، ارميا و حزقيال) كاملاً روشن است. اين اصل همچنين شالودةبحث‏هاي حاخامي را دربارةآنچه ما موضوعات اخلاقي مي‏ناميم، تشكيل مي‏دهد.

كمال اخلاقي در كتاب مقدس

برخلاف نظام اخلاقي فلسفة يونان كه به دنبال تعريف فضايل متفاوت است (چه كسي شجاع، سخي، عادل و ... است)، كتاب مقدس از هر كس مي‌خواهد كار خوب انجام دهد؛نسبت به دوستش با فضيلت رفتار كند و دغدغة اين كتاب، تعريف‌هاي مختصر نيست. اين نگرش تقريباً به وضوح در ارميا 9: 23‌ـ 24 آمده است: «خداوند چنين مي‌گويد: حكيم از حكمت خود فخر ننمايد، و جبار از تنومندي خويش مفتخر نشود و دولتمند از دولت خويش افتخار نكند. بلكه هر كه فخر نمايد از اين فخر بكند كه فهم دارد و مرا مي‌شناسد كه من يهوه هستم كه رحمت و انصاف و عدالت، را در زمين بجا مي‌آورم، زيرا خداوند مي‌گويد در اين چيزها مسرور مي‌باشم». اين نكته ناشي از همين مطلب است كه انجام كار خوب و عدالت، اساس اخلاق كتاب مقدس است. ايدئال اخلاق شخصي و اساس همة اعمال اخلاقي، رابطة خوب ميان شخص و ديگري است؛ مگر در فرمان اجتناب از بت‌پرستي كه صرفاً‌ وظيفة شخص در برابر خداست.

تعريفي مشابه براي انسان خوب در اشعيا 33 : 15 و در مزمور 15 وجود دارد. بر ايدئال انسان درستكار در مزامير، انسان خداترس را اضافه كنيد، كه سعادت را در تعاليم خدا و پرستش او مي‌داند و كسي كه از زندگي خالي از شور اخلاقي پرهيز مي‌كند (مثلاً‌ مزمور 1). ايدئال اخلاق شخصي در شخصيت ابراهيم تبيين بيشتري مي‌يابد؛ كسي كه چندين ويژگي شريف و جالب را به او نسبت مي‌دهند: گشاده‌رويي، مهمان‌نوازي، مهرباني، فروتني و سخاوت.

آموزش اخلاق در كتاب مقدس

محتواي اخلاقي كتاب مقدس جهتي هماهنگ دارد؛ اما بسته به نوع كتاب، به شيوه‌هاي متفاوت ارائه شده است. قوي‌ترين و شديدترين بيان دربارة‌ هدف اخلاق كتاب مقدس در توبيخ انبيا وجود دارد،‌ كه سرسختانه از مردم به سبب گناهان اخلاقي انتقاد مي‌‌كنند و بدون تسامح طالب كمال اخلاقي هستند؛ به ويژه در شناخت اخلاق اجتماعي؛ اما سرزنش آنان در حقيقت جنبة تعليمي ندارد؛ زيرا آنان هميشه به شخص نمي‌آموزند كه در حالات خاص به چه شكل عمل كند.

دغدغة قانون بابلي ارائة تعليم اخلاقي در اعمالي خاص است. بخش‌هاي احكام تورات آشكارا و به تفصيل از انواع جرم‌ها نظير قتل،‌ سرقت و... جلوگيري مي‌كند و به روشني خواستار حمايت از فقيران، دوست‌ داشتن همسايه و مانند آن است.

هم نبوت و هم شريعت، به نام خدا از انسان مي‌خواهند كه به شكلي شايسته رفتار كند. نگرش اخلاقي نبوت و شريعت عنصري بنيادين در درخواست‌شان است، مبني بر اينكه انسان بايد ارادة خدا را انجام دهد و از اين‌روي تسامح عملي وجود ندارد؛‌ هر چند آنان نظرية‌ پاداش و كيفر را آموزش مي‌دهند. اين نگرش اخلاقي در مزامير عمق بيشتري مي‌يابد؛‌ جايي اين امر احساس ديني مي‌شود كه در قلب انسان درستكارِ طالب نزديكي با خدا جريان دارد كتاب ايوب نيز بر فرمان‌هاي درستكاري تأكيد دارد كه شخص، از منظري ديگر مقصود آن است. ايوب اصرار دارد كه در عمل‌ فرما‌هاي اخلاقي مثبت را رعايت كرده است و در برابر الزام‌هاي شريعت بر خود سخت‌گير بوده است. مثلاً او مدعي است از كساني كه نياز به كمك او داشته‌اند، حمايت زيادي كرده است.

آموزه‌هاي اخلاقي در همة كتاب‌هاي كتاب مقدس، عنصري ضروري براي خواسته‌هاي خدا از انسان لحاظ شده است. مقصود بسياري از مثل‌ها اين است كه براي انسان ثابت كند براي او ارزش دارد كه از منظر حكمت سادة مادي پيرو راه نيك باشد. مثلاً‌ مثل‌ها نمي‌گويند زنا شنيع است، بلكه خطرهاي آن را يادآور مي‌شوند آيات بعدي نيز به همين صورت است. هر چند در اينجا اشاره‌اي نيز به خدا مي‌شود، انسان در محور توصية اخلاقي قرار مي‌گيرد. اين رويكرد در مقايسه با رويكرد عام كتاب مقدس كاربردي‌تر و تساهل‌گرايانه‌تر است. با اينكه مثل‌ها به مقولة ادبيات عقل سليم كه در خاور نزديك رايج بود، مربوط هستند، از ديگر آثار اين نوع، كه براي آموزش اخلاق اهميت قائل‌اند متفاوت است؛ اخلاق در مثل‌ها داراي اهميت بنيادين است؛‌ حال آنكه در ادبيات حكمي مردمان خاور نزديك باستان، داراي اهميت درجة دوم است. دو دليل براي اين امر وجود دارد: نخست اينكه هدف مثل‌ها آموزش شهروندان جوان است؛ حال آنكه آثار ادبيات آموزشي مصريان تأكيد بيشتري بر تربيت افراد اداري دارد؛‌ دوم اينكه ادبيات حكمي اسرائيل از يك‌ سو انسان درست‌كار را با انسان فرزانه، و از سوي ديگر انسان شرور را با احمق برابر مي‌داند.

اخلاق اجتماعي در كتاب مقدس

فرمان اجتناب از آسيب زدن به ديگران و اجتناب از انجام بدي نسبت به ضعيفان، در اخلاق كتاب مقدس بنيادين است. اغلب فرمان‌هاي اخلاقي در كتاب مقدس به اين مقوله تعلق دارد: عدالت؛ اجتناب از رشوه‌خواري؛ سرقت و ظلم؛ حمايت از بيوه‌گان و يتيمان؛ رفتار مهربانانه با بردگان و منع بدگويي. افزون بر اينها، فرمان‌هايي وجود دارد كه مي‌گويد در برابر فقيران تحمل داشته باشيد؛ گرسنه را سير كنيد و عريان را بپوشانيد. هدف اصلي اين فرمان‌هاي الهي، همچون دستورهاي ديگر اجتناب از نفرت بي‌اساسي است كه حيات جامعه را نابود مي‌سازد.

عصارة عام اخلاق اجتماعي را نبي‌اي بيان كرده كه گفته است: «از بدي نفرت كنيد و نيكي را دوست داريد و انصاف را در محكمه ثابت نماييد»؛ «اي مرد از آنچه نيكو است تو را اخبار نموده است و خداوند از تو چه چيز را طلب مي‌كند غير از اينكه انصاف را بجا آوري و رحمت را دوست بداري و در حضور خداي خويش به فروتني سلوك نمايي». اين عبارت و امثال اينها نه تنها عصارة آموزه‌هاي اخلاقي است، بلكه اخلاق را در محور ايمان اسرائيلي جاي مي‌دهد. عصارة تعاليم اخلاقي كتاب مقدس شامل اين سخن معروف هيلل است كه: «آنچه خودت از آن نفرت داري براي هم‌نوعت روا مدار».

ويژگي متمايز اخلاق اجتماعي در كتاب مقدس

سطح برجستة اخلاق كتاب مقدس كه شاهد بر فرمان دوست داشتن همسايه است، در شخصيت ابراهيم و در نخستين مزمور از مزامير كتاب مقدس آمده است و به دشواري مي‌توان همانند آن را در منبع ديگري يافت؛ اما فرمان‌هاي اخلاقي عام كتاب مقدس كه مبتني بر اصل اجتناب از آسيب‌زدن به ديگران است، موضوعي داراي دغدغة عام انساني است و بنيادهاي اخلاق را مي‌سازد. برخي ويژگي‌هاي ساختاري اخلاق كتاب مقدس، نظير عدالت و ايفاي حقوق بيوه‌گان و يتيمان در خاور نزديك باستان رايج هستند. بنابراين، اين تعميم كه كتاب مقدس در ميان آثار ديني با محتواي آموزه‌هاي اخلاقي منحصربه‌فرد است،‌ صحيح نيست. البته كتاب مقدس با هر اثر ديني ـ اخلاقي ديگر در اهميتي كه براي اصول اخلاقي ساده يا بنيادين دارد، متفاوت است.

ملت‌هاي ديگر خاور نزديك باستان احساس اخلاقي‌شان را به صورتي بروز مي‌دهند كه براي فرهنگ‌شان بي‌اهميت است: مانند چند ضرب‌المثل كه در سراسر ادبيات حكمي پخش است، در مقدمة مجموعه‌هاي حقوق، در انواع حقوق خصوصي و در اعترافات. ارتباط ميان آموزه‌هاي اخلاقي و امور فرهنگي ابتدايي ـ تصاوير خدايان، مراسم، محتواي عمدة قانون ـ ضعيف است. آرمان‌هاي اخلاقي اين فرهنگ‌ها، گاهي در سازماندهي اجتماعي و در دين‌شان بيان مي‌شود؛ در حالي كه كتاب مقدس اخلاق را در رأس دين و فرهنگ ملي جاي مي‌دهد. درخواست اخلاقي، دغدغة اولية پيامبران است كه آشكارا مي‌گويند اين امر اساس تعليم ديني‌شان است. بخش‌هاي اصلي شريعت كتاب مقدس ـ ده فرمان،‌ دعاها و نفرين‌هاي كوه جريزيم و عيبال (تثنيه، 27: 15ـ26) ـ شامل بسياري از فرمان‌هاي اخلاقي مهم است. خود شريعت كتاب مقدس گواه هدف اخلاقيش است؛ در حالي كه ادبيات حكمي اسرائيل مشابه ادبيات حكمي فرهنگ‌هاي مجاور است. با تأكيد بيشتري اين نكته قابل‌توجه است كه اين ادبيات مبتني بر تعليم اخلاقي است. اين فرهنگ كه خدا عادل است يا بايد باشد و مسئلة كيفر و پاداش كه ناشي از اين فرض است، اساس تجربه‌هاي ديني مزامير، ايوب و برخي تعبيرهاي نبوتي است.

آموزه‌هاي اخلاقي كتاب مقدس، هر چند واضح و قوي‌اند، در محتوا چشم‌گير نيستند؛‌ زيرا كتاب مقدس چيزي جز رفتار مناسب را كه ضروري جامعه است، طلب نمي‌كند. اخلاق كتاب مقدس همچون برخي از ديگر نظام‌هاي اخلاقي (مسيحيت، بوديسم و حتي برخي از نظام‌هاي يهودي متأخر) مستلزم اين نيست كه انسان براي رسيدن به كمال به طور كامل يا حتي تا حدودي از زندگي روزمره كنار بكشد. زهد كه ريشة شر و بدي را حالت طبيعي انسان مي‌داند، براي كتاب مقدس و فرهنگ‌هاي خاور نزديك به نحو عام بيگانه است. كتاب مقدس زندگي را آن‌گونه كه هست مي‌پذيرد. از اين‌روي، درخواست‌هاي اخلاقي خود را با حقيقت اجتماعي هماهنگ مي‌سازد؛ اما‌ درجة عدالتي كه با آن دستيابي به مرزهاي حقيقت ممكن مي‌شود،‌ مستلزم قدرت واضحي است كه هيچ سازشي را برنمي‌تابد. اين امر كتاب مقدس را از بيشتر نظام‌هاي اخلاقي برتر مي‌سازد. آموزه‌هاي اخلاقي كتاب مقدس ـ همچون كتاب مقدس به نحو عام ـ‌ نخست و مهم‌تر مورد خطاب اسرائيل قرار گرفته است؛ اما برخي از عبارت‌هاي كتاب مقدس درخواست اخلاقي را براي همة بشر بسط داده است. نظير شريعت نوح، داستان سدوم، و سرزنش عاموس نسبت به همجوار پادشاهان شدن به سبب ستمگري‌شان. تنظيم كتاب ايوب نيز در خارج از قلمرو بني‌اسرائيل انجام شده است.

اخلاق جنسي در كتاب مقدس

آنچه تا اينجا گفته شد، تنها دربارة اخلاق اجتماعي است. در ساحت اخلاق جنسي، ديدگاه كتاب مقدس با ديدگاه فرهنگ‌هاي همسايه متفاوت است. كتاب مقدس از هر انحراف جنسي، نظير همجنس‌بازي يا مقاربت با حيوانات بيزار است و چندين كيفر براي متخلفان تعيين مي‌كند. گناه زانيه نه تنها عليه شوهرش، كه عليه خدا نيز است. كتاب مقدس پيوسته زنا را محكوم مي‌كند و در مواردي به طور قانوني شخص را به مرگ محكوم مي‌كند . مردمان ديگر خاور نزديك باستان با چنين گناهاني اين‌گونه شديد برخورد نكرده‌اند. آنان اساساً زنا را ضرورتاً‌ نقض حقوق شوهر مي‌دانستند ـ آسيب زدن به دارايي او، همچون سرقت يا دزدي ـ نه به منزلة عملي شنيع كه معصيت خدا باشد. جامعه از روسپي‌گري راضي بود؛ هر چند انتقاد‌هايي بر آن وارد مي‌كردند. از اين‌روي، براي نمونه قانون بابلي جايگاه قانوني انواع گوناگون روسپي‌گري را تعريف مي‌كند و با آن همچون ديگر پديده‌هاي جامعه برخورد مي‌كند. مخالفت اندكي با خلاف جنسي وجود دارد: همجنس‌بازي در كتاب مردگان مصري جزو گناهان شمرده مي‌شود؛ براساس قانون حتيها، تنها جماع با برخي حيوانات مجازات دارد و حتي اينها نيز خيلي شديد نيستند.

جايگاه كتاب مقدس دربارة اين موضوع منحصربه‌فرد است. اخلاق جنسي كتاب مقدس در بيشتر جهان متمدن توسط مسيحيت به صورت نظري ـ‌ اگر نگوييم عملي ـ اجرا شده است؛‌ اما در جهان باستان منحصر به اسرائيل بود.

ب. اخلاق حاخامي

پيش از اين گفته شد كه كتاب مقدس عبري اخلاقيات را مقولة ديني يا فكري كاملاً مجزايي قرار نداده است. همين نكته در مورد مجموعه آثار حاخامي‏اي كه در ميشنا و متون ديگر نوشته شده، صادق است. در اينجا نيز هيچ متن مستقل و مجزايي كه به صورت صريح و آشكار، موضوعات اخلاقي را بررسي كرده باشد، وجود ندارد و اخلاق به مثابه بخش خاصي از انديشه و تفكر كه بايد مستقل از موضوعات ديگر بدان نگريسته شود، به رسميت شناخته نشده است.

علم اخلاق و فلسفة اخلاق به صورت نظام‌مند در منابع يهود وجود ندارد؛ زيرا تفكر كلاسيك يهودي بيشتر ارگانيك است تا نظام‌مند. مثلاً كار عادلانه در تفكر يهودي به صورت پراكنده مطرح است؛ اما به ندرت مي‌توان همچون نظام سقراطي دربارة عدالت بحث كرد. بنابراين، پاسخ يهوديت سنتي به اين پرسش كه «چگونه مي‌توان اين آرمان‌ها را محقق ساخت؟» اين است كه اين‌ها در هلاخا وجود دارد.

اين موضوع حتي در مورد رسالة معروف ميشنايي به نام «آووت» نيز كه مجموعه‏اي از پندها و نصايحي است كه ما بسياري از آنها را آموزه‏هاي اخلاقي مي‏دانيم، صدق مي‏كند. به گفته هرفورد موضوع اصلي اين رساله وصف و تبيين هويت مطلوب و دلخواه ميشنا است، از اين روي، مطالب آن بيشتر مربوط به پرهيزگاري است تا اصول اخلاق.

مجموعه گسترده‏اي از آثار حاخامي اساساً در پيرامون يك موضوع نگاشته شده‏اند كه حتي در مقايسه با كتاب مقدس حجم وسيع‏تري را دربرمي‏گيرد. اين موضوع عبارت است از اينكه چگونه بر انسان لازم است تا با انجام فرمان‌هاي الهي، خويشتن را پاك كند و در راه خداوند قدم گذارد؟ حاخام‏ها با وضع مجموعه‏اي وسيع و مفصل از قوانين براي مهار تمام جنبه‏هاي رفتارهاي آدمي، به اين پرسش پاسخ دادند و نام آن را كه دربرگيرنده موضوعات اخلاقي است ـ هر چند تنها محدود به آنها نمي‏شود ـ «هلاخا» گذاردند.

به ‏هر حال، حاخام‏هاي ميشنا و تلمود كه از ناكافي ‏بودن وضع قوانين خاص براي پاسخ‏گويي به همة مشكلات اخلاقي به‌خوبي ‏آگاه بودند، به سراغ طيف گسترده‏اي از قوانين و احكام كتاب مقدس نيز رفتند؛ احكامي مانند: «آنچه را كه در نزد پروردگار خوب و صحيح است، انجام دهيد». آنان همچنين، براساس تدبيري كه انديشيدند، انجام اعمال دشوارتر از آنچه را كه در شريعت آمده است، در جهت تحقق اراده الهي لازم و ضروري دانستند. هدف آنان اين بود كه يهوديان را به انجام رفتارهاي اخلاقي مستحب وادار سازند و توجيه‏شان اين بود كه انسان هيچ‏گاه نمي‏تواند تكليف خويش را در تقليد از خداوند به طور كامل انجام دهد.

اهميت اين اصل كه انسان به صورت خداوند آفريده شده است ـ‌ همان‏گونه كه پيش‏تر گفته شد، مبناي فرمان خداوند در تقليد از خود است ـ در مجادله معروف ميان دو حاخام ميشنايي، بيش از پيش آشكار شده است. اين دو دانشمند يهودي به نام‏هاي عقيوا و بن‏عَزّاي در بحث خويش، اين پرسش را كه مهم‏ترين پند و اندرز تورات چيست، بررسي كرده‏اند، به عقيدة عقيوا، مهم‌ترين پند تورات اين است كه: «بر شما لازم است به همنوع خود، چون خويشتن عشق ورزيد». در برابر، به عقيدة بن‏عزّاي، آية «اين كتاب از آنِ تمام نسل‏هاي بشر است؛ نسلي كه خداوند به صورت خود آفريد» اهميت ويژه‏اي دارد. آنچه در اين مجادله وجود دارد و به بحث ما مربوط مي‏شود، اين است كه در حقيقت، هيچ نزاع و اختلاف واقعي‏اي ميان اين دو نفر وجود ندارد؛ زيرا هر دو دانشمند يهودي بر اين‏كه اصل خلق انسان به صورت خدا، مهم‏ترين و اصلي‏ترين آموزة تورات است، توافق دارند؛ با اين تفاوت كه بن‏عزّاي آيه‏اي را كه عينِ آن اصل را بيان كرده است ذكر مي‌كند، ولي عقيوا آيه‏اي را كه دربرگيرنده روشن‏ترين نتيجة اخلاقي آن است، بيان داشته است. با توجه به سنت يهودي در ترجيح دادن عمل بر نصيحت و موعظه، جاي تعجب نيست كه عقيوا، دست‏كم در نزد عامه مردم، برندة مجادله يادشده باشد. تأكيد آيين يهود بر احترام به همنوع كه از اصلِ آفرينش انسان به صورت خداوند نشئت مي‌گيرد، در يكي از شناخته‌شده‏ترين آموزه‏هاي اخلاقي حاخامي با عنوان فرمان طلايي كه هيلِل آن را تدوين كرد، بيان شده است. هيلل در پاسخ به فردي غيريهودي كه از وي مصرانه خواسته بود تا تمام تورات را به وي آموزش دهد، مي‏گويد: «آنچه خود از آن نفرت داري، براي هم‌نوعت روا مدار. اين پيام كلي تورات است، و بقيه تورات در واقع تفسير اين جمله است. برو و بياموز». شايد نوع بيان هيلل از اين اصل نسبت به بيان يكي از معاصران مشهور او كه سعي در ارائه همان عقيده در قالب عبارتي اثباتي داشته است، بهتر و برتر باشد: «با بقيه آن‏گونه رفتار كن كه دوست داري با تو رفتار كنند»؛ زيرا هيچ لطفي به همنوع، بالاتر و بهتر از اين نيست كه انسان آنان را به حال خود رها كند؛ اگر رفتار آنان موجب اذيت و آزار كسي نمي‏شود. ربي سيمون‌بن‌گميليل نيز اخلاق اجتماعي را اين‌گونه تعريف مي‌كند: «جهان بر سه چير مبتني است: عدالت، حقيقت و صلح».

در مجموع، ‌به‌‏رغم اهميت آموزه‏هاي اخلاقي در تلمود، اين متون از هرگونه نظام اخلاقي‏اي كه به صورت آگاهانه و با اين عنوان طراحي شده باشد، خالي‏اند. در ديدگاه اين متون، اخلاق، حتي به منزلة مقوله و موضوع ديني، فكري و انساني مجزا و مستقلي نيز مطرح نيست. تنها در قرون ميانه و در نتيجة تأثيرهاي آشكار شيوة يوناني در دسته‏بندي علوم كه توسط مسلمانان منتقل شد، با اولين مجموعه آثار مستقل يهوديت كه آگاهانه و آشكارا، صرفاً دربارة موضوعات اخلاقي نگاشته شده، برخورد مي‏كنيم. ممكن است اين مجموعه‏ها در اصل و بنياد، يوناني به نظر رسد و بررسي رفتارهاي اخلاقي و صحيح در آنها قديمي باشد، ولي آنچه جديد و تازه است، تركيب و تدوين اين متون است، كه پيرامون رفتارهاي اخلاقي خارج از متن و سياق خشك و دقيق تورات و هلاخا نگاشته شده‏اند .

ج. اخلاق قرون وسطايي

نخستين آثار نظام‌مند اخلاق يهودي در قرون وسطا تحت تأثير تفكر فلسفي يونان شكل گرفت كه از طريق ترجمة عربي و توسط مسلمانان به انديشة يهودي رسيده بود. در واقع، يهوديان ديدگاه‌هاي اخلاقي خويش را دوباره به صورت نظام‌مند عقلاني و حتي علمي به وجود آوردند.

ادبيات قرون وسطا و جديد در تدوين اخلاق نظري و عملي گرايشي دووجهي دارند. برخي از فيلسوفان يهودي قرون وسطا، همچون سعديا گائون و سليمان‌بن‌جبرول قواعد نظام‌مندي براي ديدگاه‌هاي اخلاق يهودي فراهم كرده‌اند. تيشبي و دَن نوشته‏هاي اين دوره را به چهار دسته تقسيم كرده‏اند: فلسفي، حاخامي، زهدگرايانه و قبالايي. از نظر ادبي، اخلاق در اين دوره در متون فلسفي و عرفاني، مواعظ و خطابه‏ها، وصيت‏ها و نامه‏ها، قصه‏ها و حكايات، متون شعري، تفاسير كتاب مقدس، ميشنا و رساله‏هاي مربوط به رفتارهاي اخلاقي، آموزش داده شده است. با نگاهي به اولين دسته از گروه‏هاي چهارگانة كتاب‏هاي اخلاقي يهوديت در قرون وسطا، يعني نوشته‏هاي فلسفي، به نظر مي‏رسد موضوع اصلي و شالودة اساسي مباحث اخلاقي در ميان فيلسوفان يهودي آن دوران، پيرامون ذات و ماهيت خداوند بوده است؛ بدين‏سان كه به عقيدة آنان، ميزان اهميتي كه افراد براي رفتارهاي اخلاقي قائل مي‌شوند، بستگي به ميزان ارزش‌گذاري آنان بر ماهيت و ذات انساني دارد، و از آنجا كه در آيين يهود، عقيده بر اين است كه انسان بر صورت الهي خلق شده است، كيفيت قضاوت و ارزيابي ‏ما از ذات انسان به مقدار زيادي به نحوة قضاوت ما دربارة ذات الهي بستگي دارد؛ اگر خداوند را به طور ذاتي فعّال دانستيم، بر ما لازم است تا تكامل و سعادت خويش را در فعاليت و رفتار خود بيابيم. از اين‌روي، علم اخلاق در اين باره نقش و سهم مهمي دارد. از طرف ديگر، اگر در نظر ما خداوند ذاتاً فكور و انديشمند باشد، تكامل و سعادت ما تنها در گرو تأمل و تعمق است. بنابراين، علم اخلاق نقش كم‌اهميت‏تري در زندگي ما خواهد داشت و تنها وسيله‏اي مقدماتي براي رسيدن به تكامل عقلاني و فكري شمرده خواهد شد. اين موضوع در آثار مهم‏ترين فيلسوف يهودي اين دوران، موسي‌بن‌ميمون، مورد توجه ويژه قرار گرفته است. او در يكي از كتاب‏هاي نسبتاً مشهور خود با عنوان اصول خصلت‏هاي شخصيتي، گونه‏اي نسبتاً اصلاح‌شده از نظرية ارسطو را كه به «نظرية اعتدال» مشهور است، مطرح، و آن را مظهر آموزه‏هاي اخلاقي يهوديت به‌شمار مي‌آورد؛ ولي چنين به نظر مي‏رسد كه او در كتاب فلسفي خويش، دلالة الحائرين، تفسيري كاملاً عقلاني و فكري از يهوديت ارائه مي‏دهد و تكامل اخلاقي ـ‌ و به دنبال آن، تكامل هلاخايي ـ را تا حد مقدمه‏اي ضروري براي دست‏يابي به تكامل فكري پايين آورده و كم‌اهميت جلوه مي‏دهد؛ هر چند در اواخر كتابش، بر جهت‏گيري اخلاقي و عملي يهوديت تأكيد كرده است، مي‏گويد:

پس از اين‏كه شخص به بالاترين حد تكامل فكري قابل دستيابي‏ رسيد، صحيح‏ترين و كامل‏ترين تكامل او در گرو تقليد كردن از محبت، عدالت و نيكوكاري خداوند قرار دارد. ممكن است گفته شود كه منظور ابن‌ميمونِ فيلسوف در دعوت كردن به تقليد از خداوند، بيشتر جنبه عقلاني و ماوراي طبيعي دارد و از ما مي‏خواهد كه با تعمق و تفكر ماوراي طبيعي به اين مطلوب دست يابيم. ولي توجه به حاخام بودن وي اين احتمال را رد مي‏كند؛ زيرا خود او بارها بر تأثيرگذاري عملي اين تقليد بر زندگي افراد در درون جامعه، اصرار ورزيده است.

فيلسوفان يهودي قرون وسطا، نويسندگاني كه به طور عميق و بيشتر به سنت‏ها و آموزه‏هاي حاخامي آشنا و وفادار بودند ـ شايد در واكنش به آثار و كتاب‏هاي اخلاقي براي اثبات اين عقيده كه متون ميشنا و تلمود تأمين‌كنندة همه نيازهاي فرد براي رسيدن به يك نظام اخلاقي كامل است ـ آثار و مقالات اخلاقي متعددي نوشتند، كه كاملاً بر اساس متون ميشنا و تلمود تنظيم شده بود. آنان كه توصيه و فرمان حاخام‏ها را، در مورد تحقيق و جست‏وجو كردن، تنها در تورات ـ بدين دليل كه هر گونه مطلبي در آن وجود دارد ـ نپذيرفته بودند، اعتقاد داشتند نيازي به مراجعه به ارسطو و فلسفة او در تدوين اخلاق ـ نه در شكل و نه در محتوا ـ نيست. به‌جاي آن لازم است شخص تنها به مطالعه و تحقيق در تورات و نوشته‏هاي حاخامي بپردازد و از اين طريق اصول اخلاق را تدوين كند.

اخلاق حاخامي پديده‏اي منحصراً قرون وسطايي نيست، بلكه نوشته‏ها و آثار متعدد ديگري در اين باره تا امروز نوشته شده و يا در حال نگارش است. جنبش همه‌جانبه‏اي كه در قرن گذشته آغاز شد و در آن عناصر قابل‌توجهي از نوگرايي ديده مي‌شود و به «جنبش مُوسار» معروف است، شايد بهترين نمونة اخلاق حاخامي قرون وسطايي در زمان حاضر باشد.

نوشته‏هاي اخلاق زهدگرا به گروهي از صوفيان و پرهيزكاران يهودي مربوط مي‌شود كه به حسيدي اشكنازي معروف بودند و در قرن‌هاي دوازدهم و سيزدهم در كشور آلمان فعاليت داشتند. همة اين نوشته‏ها دربارة مشكلات خاص و جزئي و موقعيت‏هاي حقيقي و خارجي تدوين شده‏اند و در آنها در مورد بحث و تحقيق دربارة اصول و قوانين كلي اخلاق مطلبي بيان نشده است. ويژگي خاص اين نوع اخلاق توجه عميق به پرهيزگاري، اعتقاد به عناصر خرافاتي، ـ‌ آن‏گونه كه ويژگي قوم يهود و در عين حال، مباين يك دين ممتاز است ـ و تأكيد بر تلاش بيشتر در انجام دادن رفتارهاي اخلاقي يا مذهبي است. به اعتقاد آنان، هر اندازه شخص براي انجام دادن يك تكليف زحمت بيشتري متحمل شود، شايسته ستايش بيشتري است. اين اعتقاد و عقيده مشابه كه بر اساس آن بر شخص پرهيزگار (يا حسيد) واجب است از شريعت آسماني كه قانوني به‌مراتب سخت‏گيرتر و دشوارتر از شريعت تورات است تبعيت كند، ـ تبعيت از شريعت تورات بر ديگران لازم است ـ هر چند در آيين يهود، جديد و بي‏سابقه نيست، به يقين گروه حسيدي اشكنازي دوباره بر آن تأكيد و به طور گسترده‏اي مطرح كرد. به هر حال، دعوت اين مكتب اخلاقي به روي آوردن به رفتارهاي اخلاقي مستحب، بر تحولات بعدي يهوديت در اروپا تأثير زيادي داشت.

يكي از برجسته‏ترين تحولات عقلاني در تاريخ يهوديت قرون وسطايي، پيدايش و گسترش جنبش صوفي‏گرايانه يهودي به نام «قبالا» بود. يكي از عقايد قبالايي كه تأثير مهمي بر اخلاق يهودي گذاشت، اين بود كه اعمال مذهبي مي‏تواند اثر عميقي بر ساختار نفس و بناي عالم گذارد. البته اين نظريه براساس مفاهيم نوعي جهان‏بيني معنادار است كه تمامي مظاهر مادي و معنوي عالم را در حال تأثيرگذاري متقابل فعال و هميشگي بر يكديگر مي‏داند. براساس اين نگرش، اعتقاد به وجود نوعي رابطة علّي ميان كردار آدميان و تحولات عالم، منطقي به نظر مي‏رسد.

در قرن شانزدهم مطالعة قبالا بيش از پيش در ميان متفكران يهود رايج شد. اين امر تا حد زيادي ناشي از ويراني مركز بزرگ يهودي در اسپانيا و انحطاط سريع فلسفة يهود در آن دوران است. گرايش قبالايي در ميان توده‌هاي مردم نيز بدين واسطه بود كه دانشمندان قبالايي به نوشتن آثار اخلاقي معروفي بر اساس نظام نمادگرايي قبالايي پرداختند و اين امر، قبالا را به آساني در دسترس توده‌هاي يهودي قرار داد.

رويكرد جديد به قبالا در اخلاق يهودي تا حد زيادي بر پاية ديدگاه‌هاي عرفاني - انقلابي اسحاق لوريا (1534-1572) بود. نگاه اسحاق لوريا نگاهي منجي‌گرايانه بود. براساس نمادگرايي عرفاني وي، جهان آفريده‌شده است تا به مثابة ميدان نبرد ميان قدرت‌هاي خير و شر باشد كه در نهايت خير پيروز مي‌شود. انسان با انجام كار نيك و فعاليت اخلاقي و ديني مي‌تواند در نبرد عليه قدرت‌هاي شر، با خدا همكاري كند.

الهيات لوريا موجب ايجاد گرايش جديدي شد و به همة مطالبات اخلاقي و ديني معنايي جديد بخشيد. در نظام او، هر كلمة نماز، هر عمل فضيلت‌مندانه و هر كار اخلاقي انسان، يا عملي منجي‌گرايانه است كه رستگاري و رهايي را تسهيل مي‌كند و يا عملي شر است كه حامي قدرت شيطاني در نبرد عليه خداست؛ عمل طبيعي وجود ندارد. هر چه انجام يا وانهاده شود، تأثير معنوي بسياري دارد و چه‌بسا در سرنوشت همة آفرينش تأثير داشته باشد.

پس از لوريا،‌ يهوديان آثار بي‌شماري در قرن هفده و هيجده دربارة اخلاق و خطابة اخلاقي در شرق و غرب نوشتند. بي‌شك اين دوره اوج تأثير ادبيات اخلاقي عبراني بر حيات، رفتار اجتماعي و فعاليت تاريخي يهود است. الهيات لوريايي مبنايي شد براي نهضت موعودگرايانة شبتاي صبي در سال 1665؛ هر چند نهضت موعودگرايانه وي باعث بحران‌هاي ايدئولوژيكي‌ و اخلاقي بسياري براي اين رويكرد شد كه اخلاق حسيدي قرن هيجده پاسخي به آن بود.

د. اخلاق جديد

عالمان اخلاق يهود در دورة مدرن داراي دو گرايش هستند؛ نخست ديدگاه كساني كه تا حد زيادي بر سنت‌ها و ارزش‌هاي دورة پيش از مدرن تأكيد مي‌ورزدند و خواهان تداوم همان ارزش‌ها هستند. در اين گرايش، شاهد «نهضت موسار» هستيم كه ربي اسرائيل سالانتر (1810ـ1883) نويسندة كتاب نور اسرائيل در قرون نوزده آن را تأسيس كرد. در برابر اين رويكرد، گرايشي وجود دارد، كه از عصر روشنگري متأثر است.

تا پيش از سال 1789 در اروپا و مدّت‏ها پس از آن در جهان اسلام، يهوديان به هيچ‌وجه مجاز به شركت در كارهاي فرهنگي و تهذيب جوامع خويش نبودند. پس از آن سال‏ها، هنگامي كه انجام دادن اين امور براي يهوديان ممكن شد، آنان با شيفتگي زياد از آن استقبال كردند. اين فضاي باز فرهنگي و مشاركت بيشتر مردم در امور فرهنگي، يكي از مهم‏ترين ويژگي‏هايي است كه يهوديت معاصر را از يهوديت قرون وسطا متمايز مي‏كند. ديگر ويژگي متمايزكنندة يهوديتِ اين دوران، شيوه‏اي است كه بر اساس آن، اين آيين به جنبش‏ها، گرايش‏ها و حتي فرقه‏هاي رقيب متعدد تبديل شده است. از اين‌روي، ـ آن‏گونه كه در قرون وسطا اعمال مي‌شد‌ـ اگر هم در مواردي ديدگاه‌هاي گوناگون وجود داشت، ذاتاً در جهت يك نظر، و عقيده قرار مي‏گرفت؛ البته اين نظر، خلاف عقيده‏اي است كه يهوديت را از ابتدا آييني وفادار به پلوراليسم مي‏داند.

اين وضعيت، به‏ويژه در مورد اخلاق بيشتر جلوه مي‏كند. عده‏اي از متفكران يهودي عقيده دارند اخلاق يهودي اساساً از اخلاق و منطق كانت مستقل و مجزاست؛ در حالي‏كه گروه ديگري بر اين واقعيت كه اخلاق يهودي كاملاً دنباله‏رو اخلاق كانتي بوده، هست و بايد باشد، مباهات مي‏كنند. افرادي مانند موسي مندلسون و موريتز لازاروس از طرفداران اين ديدگاه هستند.

هر گونه ديدگاه ممكن دربارة مسئلة رابطة ميان اخلاق و هلاخا در اعتقاد متفكران گوناگون يهودي، كاملاً جزو ديدگاه‌هاي معتبر و رسمي سنت يهودي به شمار مي‏آيد. نمونة ملموس‏تر و قابل استناد ديگر، موردي است كه به حاخام‏هايي مربوط مي‏شود كه بر جايگاه خويش در مقام كارشناسان موثق، معتبر و مؤثر در شريعت و اخلاق يهودي افتخار مي‏كنند؛ آنان در برابر كميتة پارلماني يهوديت كه مسئول بررسي حكم سقط جنين بود، مطالبي را ارائه كردند كه كاملاً با عقايد و ديدگاه‌هاي اين آيين دربارة آن مسئله در تضاد بود.

البته نظر يهوديان و آيين يهودي در اين زمينه، منحصر به خود نيست، بلكه كم‌و‌بيش شبيه ساير ملل و عقايدشان است. واكنش شكنندة يهوديت به مسائل پيش‏آمده در دنياي متجدد امروز، به همان اندازه كه بازتاب‌دهنده ماهيت يهوديت است، منعكس‌كنندة طبيعت و خاصيت تجددگرايي نيز مي‌باشد.

برخي از آموزه‌هاي اخلاقي آيين يهود

محبت به همنوع

از شعارهاي بنيادين يهوديت اين است كه «عشق به خداوند بدون عشق به همنوع كامل نيست». اين مطلب در آموز‌ه‌هاي تورات، در بحث دادن عشرية درآمد به فقيران و لزوم اختصاص‌دادن گوشه‌اي از مزرعه براي برداشت محصول توسط فقيران به وضوح ديده مي‌شود. خداوند اين مطلب را به جهانيان اعلام فرمود كه: «همنوعت را مانند خودت دوست بدار. من كه خدا هستم هم‌نوع تو را آفريده‌ام. اگر تو او را دوست بداري، من امين هستم و به تو پاداش نيك خواهم داد،‌ ولي اگر او را دوست نداري،‌ من داور هستم و تو را مجازات خواهم كرد».

همان‌گونه كه گفته شد، فرد بت‌پرستي نزد يكي از دانشمندان يهودي به نام هيلل آمد و يك پاي خود را بلند كرد و گفت تا هنگامي كه روي يك پا ايستاده‌ام، تمام تورات را به من بياموز! هيلل پاسخ داد: «آنچه خود از آن نفرت داري براي هم‌نوعت روا مدار». (شبات، 31 الف).

در تقابل آشكار با نظام‌هاي اخلاقي كهن ديگر، همچون مجموعة قوانين حمورابي و حتيها كه انگيزة اصلي در آنها حمايت از دارايي و مالكيت است، در تورات انگيزة اساسي اخلاق حمايت از شخصيت انسان است. از اين‌روي، احترام به شخصيت، مانع امور غير‌اخلاقي مي‌شود؛ صرف‌نظر از اينكه به چه كسي خطاب شود. حقوق فرد، توهين و تعدي به عزت نفس اشخاص را منع مي‌كند.

در اخلاقيات تلمودي، توهين و بي‌حرمتي به هم‌نوع در ملأ عام، مانند ريختن خون ديگران به شمار مي‌آيد. «سرخي چهره ناپديد مي‌شود و زردي و رنگ‌پريدگي جاي آن را مي‌گيرد».

حقوق انسان‌ها، مانند حق حيات، آن‌گونه كه در تلمود تفسير شده است، تنها به معناي ايجاد امنيت براي حيات و جان و مال نيست؛ بلكه به معناي فراهم ساختن حفاظي در مقابل تهديد صرف جان و مال نيز هست. حتي تهديد هم‌نوع بدون اينكه جنبة عملي به خود بگيرد نيز نوعي بي‌حرمتي و رذالت اخلاقي شناخته مي‌شود. «كسي كه دستش را عليه همنوع خود بلند كند، حتي اگر به او سيلي نزند، انساني شرير خوانده مي‌شود».

اما پرسش اين است كه آيا اين كلمة همنوع شامل غيريهوديان نيز مي‌شود: اين مطلب صحيح است كه در تفسير كلمة «هم‌نوع» كه در قوانين تورات بدان اشاره شده است، تلمود بارها توضيح مي‌دهد كه مقصود از هم‌نوع،‌ يهوديان است و نه كافران و بت‌پرستان؛ لكن اين توضيح براي آن است كه مطالب كتاب مقدس در برخي از موارد بايد فهميده و توجيه شود. به هر حال، چه از روي اصول منطق و چه حقاً‌ و انصافاً‌ نمي‌توان از اين نكته استنباط كرد كه دانشمندان يهود به‌كار بردن و رعايت اصول اخلاقي را فقط دربارة‌ هم‌كيشان خود توصيه‌ كرده‌اند. اين حقيقت را نيز نمي‌توان ناديده گرفت كه در ميان هزاران گفتار از صدها دانشمند يهود، تعداد كمي يافت مي‌شوند كه در آن احساس محبت برادرانه نسبت به افرادي كه اهل ايمان و هم‌نژاد ايشان نيستند، به نظر نمي‌رسد. سختي‌هاي زندگي و تجربيات تلخ بعضي از دانشمندان در گفتارهاي تند و خشن منعكس شده است. از مطالعه و بررسي بي‌طرفانة ادبيات تلمود چنين بر‌مي‌آيد كه به طور كلي نظرية دانشمندان يهود دربارة اخلاقيات جنبة همگان و جهاني دارد و تنها معطوف به افراد ملت آنها نيست. در بسياري از اندرزهاي اخلاقي اين دانشمندان كلمة «بريوت» به كار رفته است كه ترجمة آن «مخلوقات خدا يا مردم و انسان‌ها» است و به هيچ‌وجه نمي‌توان معناي محدودي براي آن قائل شد. جملة «مخلوقات خدا را دوست بدار» اندرز محبوب هيلل بود. البته بعضي از اين اندرزها نيز صريحاً به غيريهوديان اشاره دارد؛ مانند: «انسان نبايد ذهن مردم را بدزدد و آنها را فريب دهد، حتي ذهن يك غير يهودي را»؛ «دزديدن مال يك غير‌يهودي عملي شنيع‌تر است تا دزدي از يك يهودي؛زيرا سرقت مال يك غيريهودي شامل گناه عظيم بي‌حرمتي به نام خدا نيز مي‌شود». همين اصل جامع را در تفسير اين قانون نيز مي‌يابيم: «اگر الاغ يا گاو دشمنت را يافتي كه گم‌شده و سرگردان است، البته آن را به او بازگردان». دربارة اين آيه چنين تفسير شده است: «مقصود از دشمن، يك غيري‌هودي بت‌پرست است».

در بسياري از موارد، تلمود به يهوديان اجازه مي‌دهد كه «بخاطر صلح‌دوستي و صلح‌جويي»،از حدود مشخص قانون پا را فراتر گذارند تا آنكه روابط حسنه بين افراد بر هم زده نشود. مثلاً مي‌گويد: «ما نبايد فقيران يهودي را از برخورداري از خورده ريزمحصول، بافه‌هاي فراموش‌شده و محصول گوشه‌هاي كشتزارها مانع شويم». اين قانون را بدين‌گونه گسترش داده‌اند: «دانشمندان ما چنين گفته‌اند كه ما بايد بخاطر صلح‌دوستي و صلح‌جوي، معاش مسكينان غيريهودي را نيز مانند معاش مستمندان يهودي تأمين كنيم. همان‌طور كه به عيادت بيماران يهودي مي‌رويم،‌ از بيماران غيريهودي نيز عيادت كنيم، و همان‌گونه كه مردگان يهود را تشيع مي‌كنيم، مردگان غيريهودي را نيز با عزت و احترام به خاك بسپاريم».

تواضع و فروتني

شديدترين مذمت‌ها و سرزنش‌ها، دربارة انسان مغرور و متكبر است: «هر كس كه مغرور و متفرعن است،‌ چنان است كه گويي بت‌پرستي مي‌كند، منكر اصول دين است، هرگونه عمل زشت و فسق و فجوري را مرتكب مي‌شود و سزاوار آن است كه مانند درختي كه به عنوان بت مي‌پرستند قطع گردد. خاك او بيدار نخواهد شد، و شخينا به خاطر او زاري مي‌كند. هر كس كه مغرور و متفرعن است، ذات قدوس متبارك دربارة او مي‌فرمايد: «من و او نمي‌توانيم با يكديگر در جهان به سر بريم».

دستگيري از مستمندان

احسان به فقيران تنها عملي ناشي از لطف و شفقت احسان‌كننده نيست؛‌ بلكه وظيفه‌اي است كه هر فرد بايد آن را انجام دهد. با صدقه‌ دادن، او نه تنها نيكوكاري مي‌كند، بلكه عملي عادلانه نيز انجام مي‌دهد. همة مايملك انسان وامي است كه از طرف آفريدگار عالم هستي، كه جهان و هر چه در آن است به او تعلق دارد، به وي داده شده و شخص به وسيلة خيرات و احسان، عطاياي خداوند را به نحو منصفانه ميان ابناي بشر تقسيم مي‌كند. تعريفي بهتر از آنچه در گفتار داوود در زير آمده است، نمي‌توان دربارة‌ اعتقاد دانشمندان يهود دربارة صدقات يافت: «زيرا همه چيز از جانب تو مي‌آيد و آنچه كه از دست تو به ما رسيده است در راه تو داده‌ايم». اين آيه،‌ اين قانون تلمود را نيز توجيه مي‌كند: «حتي فقيري كه از صدقه و اعانه‌اي كه مردم بدو مي‌دهند اعاشه مي‌كند، بايد خود صدقه و اعانه بدهد». بنابراين، هيچ كس از انجام اين وظيفة ديني معاف نيست.

عدالت و درستكاري

به طور ضمني مي‌توان به دو مفهوم عدالت و درستكاري در ده فرمان دست يافت؛ اما اين دو مفهوم توسط پيامبران بني‌اسرائيل در قرن هشتم بيان روشن‌تري يافته و اجرا شده است. به نظر عاموس‌ نبي، خداوند نمونة اعلاي هر يك از اين دو مفهوم است. عاموس نبي اين دو مفهوم را در كنار هم قرار داده است: «بگذار تا انصاف مثل آب و عدالت مانند نهري دايمي جاري شود». در يهوديت متأخر، ظاهراً اين دو صفت مكمل يكديگرند و هر دو به يك اندازه براي سعادت اخلاقي و رفاه بشر مهم هستند؛ زيرا كسي كه در درون خود درستكار باشد، كارش نسبت به ديگران نيز مبتني بر قسط و عدل است.

كردار درست و رعايت عدالت به عنوان انگيزة اصلي رفتار انسان محدود به موجودات انساني نيست، بلكه شامل همة مخلوقات مي‌شود. مراعات حال حيوانات نشانة انسان درستكار دانسته شده است: «شخص خداشناس حتي به فكر آسايش حيواناتش نيز هست». و اين تنها دربارة حيوانات صادق نيست؛ درستي و عدالت در اخلاقيات يهود بر همة موجودات حاكم است. منع نابود ساختن اشيا را تلمود براي اطلاق به انواع اشياي مفيد در قالب منع كلي «از بين نبريد» گسترش داده است.

فضيلت و منقبت برجسته‌اي كه بيش از فضايل ديگر سبب امتياز زندگي اخلاقي مي‌شود، صداقت و درستكاري در دادوستد و معاملات بازرگاني است و تلمود اهميت بسياري براي آن قائل شده است: «‌وقتي كه انسان را (پس از مرگ) به دادگاه عدل الهي مي‌آورند، نخستين سؤالي كه از او مي‌كنند چنين است: آيا در داد و ستد و معاملات خود درستكار بوده‌اي؟»

نتيجة نادرستي در زندگي اجتماعي در اين آيه نشان داده شده است: «اورشليم بدين جهت ويران شد كه افراد امين و درستكار از ميان آن رخت بربستند».

عفو و گذشت

وظيفة شخصي كه نسبت به او خطايي شده آن است كه هنگامي كه از او عذرخواهي مي‌شود، آن را بپذيرد؛ خطاكار را عفو كند و كينه‌اي از او در دل نگاه ندارد. گفته‌اند: «انسان بايد مانند ني نرم و انعطاف‌پذير باشد و هرگز چون درخت سرو و آزاد سخت و خشن نباشد»؛ (تعنيت،‌ 20 ب). «اگر همنوعت به تو اهانتي كرد، او را عفو كن» .

تقدس حيات

فرمان ششم از ده فرمان، اهميتي اساسي براي كل حيات به وجود مي‌آورد. وجود اين فرمان كه «تو نبايد مرتكب قتل نفس شوي» در مكتب يهود موجب شده است تا براي تمامي صور حيات ارزش و احترام قائل شوند. البته حرمت حيات در مورد انسان‌ها، مرتبة بالاتري دارد؛‌ زيرا آنها بر صورت خدا آفريده شده‌اند. از اين‌روي، حيات عطية الهي است كه جز توسط خود خدا قابل گرفتن نيست. قصاص نيز به امر خداوند و براي ايفاي حقوق ديگران است.

اعتدال و ميانه‌روي

در سراسر تعليمات دانشمندان يهود،‌ دربارة‌ حفظ روش معتدل بخردانه توصيه شده است و افراط، چه در زهد و رياضت‌كشي و چه در خوش‌گذراني و عيش و عشرت،‌ به منزلة عملي زيان‌آور منع شده است. دانشمندان يهود براي وسايل خوشي از قبيل «خانه‌اي قشنگ»، «همسري خوب‌روي» و «اثاث منزلي زيبا» به مثابه عواملي كه موجب راحتي فكر و شادي خاطر انسان مي‌شوند،‌ ارزش بسياري قائل‌اند.

دستورهاي اخلاقي ديگري نيز در تلمود يافت مي‌شود؛‌ مانند: كنترل زبان، پرهيز از دروغ‌گويي، ناسزا و... .

نتيجه‌گيري

يهود، به منزلة يك دين الهي سنت اخلاقي قوي و مهمي دارد و مبناي اين اخلاق نيز كتاب مقدس است؛ هر چند گفته شد در كتاب مقدس، هيچ‏گاه قوانين كنترل‏كنندة رفتارهاي اخلاقي، بخش مجزا و مستقلي از قوانين مربوط به موضوعات مدني، جنايي و عبادي موجود در آن نيست. به عبارت ديگر، كتاب مقدس به اخلاق در كنار ساير امور اجتماعي و عبادي توجه دارد و زندگي اجتماعي و ديني مردمان را چيزي مستقل و جداي از اخلاق نمي‌داند؛ بلكه اخلاق را با آن عجين مي‌سازد. از منظر اديان توحيدي، دين و اخلاق به شكلي جداناشدني با يكديگر امتزاج يافته‌اند؛ رفتار صحيح اخلاقي همواره در پرتو ذات خداوندي تفسير مي‌شود؛ زيرا كه تنها ذات مقدس الهي است كه نمونة اعلاي همة خوبي‌ها و شايستگي‌هاست. در دين يهود نمي‌توان ميان فرامين ديني و اخلاقي و به عبارت ديگر، ميان اخلاق و دين تمايز نهاد. هر آنچه در تلمود و تورات است، شريعت به شمار مي‌آيد؛ حتي موضوعاتي مانند كمك به فقيران. نكتة ديگر اينكه، به‌رغم تغيير و تحول در آيين اخلاقي يهود، هنوز اصول بسياري وجود دارند كه از همان دوران اولية ظهور كتاب مقدس باقي مانده‌اند.

نكته پاياني اينكه آنچه مايه تأسف و حسرت است، عمل نكردن به اين سنت غني اخلاقي از سوي بسياري از كساني است كه به ظاهر خود را يهودي و پايبند به سنت حضرت موسي(س) مي‌دانند؛ همچنين نسل‌كشي و برخورد خصمانة دولتي كه به ظاهر خود را يهودي مي‌داند و براي تثبيت و تحكيم آرمان‌هاي يهود تلاش مي‌كند. تأسف‌برانگيزتر، سكوت يهويان سراسر دنيا نسبت به اين اعمال غيراخلاقي و ضداخلاقي است كه نه تنها اين اعمال و آن سكوت‌ها با روح آيين انبيا و نيز آيين نجات‌بخش حضرت موسي‌عليه‌السلام سازگار نيست، با همان اخلاق حقوق بشري كه مدعيانش علم كرده‌اند نيز ناسازگار است.

منابع

اپستاين ايزيدور، يهوديت، بررسي تاريخي، ترجمه بهزاد سالكي، تهران، مؤسسة پژوهشي حكمت و فلسفة ايران، 1385.

اشتاين سالتز آدين، سيري در تلمود، ترجمة باقر طالبي دارابي، قم، مركز مطالعات و تحقيقات اديان و مذاهب، 1383.

راب، دكتر، ا، كهن، گنجينه‌اي از تلمود، ترجمة امير فريدون گرگاني، تهران، چاپخانه زيبا،1350.

بوش، ريچارد و ديگران، جهان مذهبي، اديان در جوامع امروز، ترجمة عبدالرحيم گواهي، تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامي، 1374.

Eliade Mircea, The Encyclopedia of Religion, Macmillan Publishing Company, New York, V 7 & 8, 1987.

Jacobs Louis, The Jewish religion, A companion, Oxford University press, New York, 1995.

Lawrence C. Becker and Charlotte B. Becker, Encyclopedia of Ethics, Second edition, Routledge, New York and London, 2001.

Rotenstreih Nathan, Jewish philosophy in modern times, Holt, New York, 1968.

Roth Cecil, Encyclopedia Judaica, Jerusalem, 1996.

Singer Peter, A companion to ethics, Blackwell Publishing, 1993.